



محمدامین حقگو

دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد

نزدیک به سه دهه از اجرای سیاست‌های موسوم به «تعدیل ساختاری» در اقتصاد ایران می‌گذرد. هرچند از همان ابتدا کسانی بودند که هشدارهایی در رابطه با ناآرامدی، ناهماهنگی و حتی فاجعه‌آمیز بودن چنین سیاست‌هایی در اقتصاد ایران می‌دادند، اما با این وجود گرایش برخاسته از نوعی نگرش به «بازار آزاد» مبتنی بر نگاه خصمانه به نقش دولت در اقتصاد، بر سیاستگذاری جمهوری اسلامی ذیل برنامه‌های پنج‌ساله توسعه حاکم شد. در این سال‌ها منتقدان همچنان بر پیش‌بینی‌های خود اصرار می‌ورزیدند، اما اقتصاددانان حامی بازار آزاد که مسئولیت اصلی سیاستگذاری مالی و تدوین برنامه‌های پنج‌ساله توسعه را به عهده داشتند، همواره سیاست‌های «تعدیل ساختاری» را نظیر خصوصی‌سازی، آزادسازی قیمت‌ها، حذف یارانه حامل‌های انرژی و اصلاح قیمت ارز را با محوریت رو آوردن به مکانیسم بازار وحذف کامل دخالت دولت‌از اقتصاد به صراحت دنبال کرده‌اند.

اما چالش‌ها و مشکلات پدید آمده طی اجرای سیاست‌های مذکور و شکست پروژه «خصوصی‌سازی» در دو دهه گذشته که حلقه محوری تئوری «شبه‌نئولیبرال‌ها» در اقتصاد بود، رفته‌رفته در کارآمدی و ضرورت این امر در عرصه عمومی و دانشگاهی تشکیک ایجاد کرد. تا جایی که امروز به ادعان همه طیف‌های اقتصادی، پیش گرفتن سیاست «خصوصی‌سازی» با این شیوه، در این سال‌ها نه‌تنها نتوانست به مردمی شدن اقتصاد کوچک‌ترین کمکی کند و اژدهای بزرگ‌تری در حلقه وصل قدرت و ثروت ایجاد کرد، بلکه تولید را هم زمین‌گیر کرده و هرروزه شاهد اعتراض بخشی از کارگران علیه‌وضع‌به‌وجودآمده هستیم.

بازار آزادی‌ها علیه خصوصی‌سازی

در چنین شرایطی که دیگر جای هیچ گونه دفاعی از این نحوه خصوصی‌سازی باقی نمانده است، اقتصاددانان برجسته بازار آزادی یکی پس از دیگری خواستار «توقف خصوصی‌سازی» شده‌اند. در هفته گذشته و به فاصله چند روز، دو تن از مهم‌ترین چهره‌های مطرح مدافع «بازار آزاد» که نقشی محوری در ترویج سیاست‌های آزادسازی اقتصادی و خصوصی‌سازی در سه دهه گذشته داشته‌اند، خواستار جلوگیری از ادامه روند خصوصی‌سازی شدند.

موسی غنی‌نژاد در بخشی از سرمقاله خود در روزنامه دنیای اقتصاد با عنوان «خصوصی‌سازی را متوقف کنید» نوشت: «نتایج حاصل از اجرای این سیاست‌ها در مجموع به زیان منافع ملی و برخلاف منصحت عمومی بوده. بنابراین، بهتر است به‌فوریت متوقف شود و اصلاح مسیر طی‌شده به‌جد در دستور کار قرار گیرد.»^(۱)

غنی‌نژاد در بخش دیگری از سرمقاله خود در روزنامه دنیای اقتصاد می‌نویسد: «نکته بسیار مهمی که همین ابتدا باید مورد تأکید قرار گیرد، این است که درخواست توقف خصوصی‌سازی از سوی کسی که همیشه از اقتصاد آزاد طرفداری کرده، نباید این شبهه را ایجاد کند که گویا نگارنده

این سطور به این نتیجه رسیده است که وضع کنونی اقتصاد ایران خوب است و نباید دست به ترکیب آن زد یا اینکه اقتصاد دولتی بهتر از اقتصاد آزاد است و شاید مهم‌تر از همه، «افتضاحی» که گویا اقتصاد آزاد با خصوصی‌سازی‌اش به بار آورده، موجب شده نگارنده ریاکارانه رنگ عوض کند و از آن تبری جوید.»^(۲) از طرف دیگر مسعود نیلی که مسئولیت تدوین برنامه اول، سوم و چهارم توسعه را به عهده داشته است و صراحت در توصیه به واگذاری اموال دولتی بدون شرایط خاص یا هیچ پیش‌شرطی از نکات غیرقابل انکار آن برنامه‌هاست، به فاصله چند روز پس از یادداشت غنی‌نژاد، در مصاحبه با تلویزیون اینترنتی «اکو ایران» علیه خصوصی‌سازی موضع می‌گیرد. ایشان می‌گویند: «خصوصی‌سازی در ایران روندی معکوس را طی کرده است و آن طور که مدنظر ما بوده اجرا نشده است.»^(۳) عباس آخوندی نیز که از اعضای اصلی و مدافع جریان بازار آزاد در ایران است، روز دوشنبه (۱۵ مهر ۹۸) در همایشی با موضوع خصوصی‌سازی -که از سوی گروه رسانه‌ای دنیای اقتصاد برگزار شد- طی سخنانی خواستار توقف خصوصی‌سازی شد. او ادامه خصوصی‌سازی را به ساخت جعبه سیاهی تشبیه کرد که هرچه ادامه پیدا کند، مبارزه با آن سخت‌تر خواهد شد و لذا اگر در حال حاضر متوقف شود، هزینه‌اش کمتر خواهد بود و به سود همه است.^(۴)

آزادسازی به‌جای خصوصی‌سازی

صحبت محوری افراد مذکور در نقد خصوصی‌سازی‌های صورت گرفته این است که قبل از «خصوصی‌سازی» ابتدا باید «آزادسازی اقتصادی» اتفاق می‌افتاد و عدم تقدم آزادسازی بر خصوصی‌سازی موجب هزینه‌های گزاف پیاده‌سازی این سیاست در ایران شده است. دکتر غنی‌نژاد در همان سرمقاله مذکور در این باره می‌گوید: «این شیوه خصوصی‌سازی که به ظاهر سازی‌تیمی‌زننده‌تنها همه معایب بخش دولتی را عملا در خود دارد، بلکه فراتر از آن فساد، اتلاف منابع گسترده و نابودی سرمایه اجتماعی را نیز به همراه می‌آورد. با این حساب، عقل و تدبیر ایجاب می‌کند خصوصی‌سازی متوقف شود و به‌جای آن آزادسازی به معنای حقیقی آن در دستور کار قرار گیرد. ضرورت تقدم آزادسازی بر خصوصی‌سازی نه‌تنها در تئوری بلکه در عمل و تجربه نیز به اثبات رسیده است.»^(۵) غنی‌نژاد ادعا می‌کند فکت‌هایی وجود دارد که نشان می‌دهد او از ابتدا نیز مخالف خصوصی‌سازی بوده و به‌جای خصوصی‌سازی، ابتدا به آزادسازی اقتصادی توصیه کرده است. مسعود نیلی که به فاصله سه روز پس از یادداشت غنی‌نژاد، علیه خصوصی‌سازی موضع گیری کرد نیز راهکار پیشنهادی خود را چنین بیان می‌کند: «دولت‌ها به‌جای اینکه از آزادسازی شروع کنند و از گسترش انحصار فعالیت‌های خود دست بکشند، از حلقه آخر یعنی واگذاری بنگاه‌های

اندیشه

چگونه بازار آزادی‌ها با فرار به جلو اقتصاد ایران را با چالش مضاعف روبه‌رو می‌کنند

چاقودسته خود را می‌برد

دولتی آغاز کردند. همین انتخاب‌روش، دلیل محقق نشدن اهداف واگذاری شرکت‌های دولتی است.»^(۶)

جدال شاگردان با استاد

اما شاگردان غنی‌نژاد معتقدند ادامه روند خصوصی‌سازی حتی با همین شیوه ناقص، ممکن است در آینده توفیقاتی را به‌همراه داشته باشد، اما توقف آن و اتخاذ استراتژی آزادسازی به‌جای خصوصی‌سازی هیچ دستاوردی جز «اعطای قدرت بیشتر به دولت» نخواهد داشت. چرا که دولتی که به خصوصی‌سازی تن نمی‌دهد، به طریق اولی به آزادسازی تن نخواهد داد. لذا استراتژی استاد باعث می‌شود که همین فرصت دست‌وپاشکسته هم در عقب راندن دولت از اقتصاد، از بین برود. امیرحسین خالقی پس از سرمقاله غنی‌نژاد در کانال تلگرامی خود به امکان سنجی تقدم آزادسازی بر خصوصی‌سازی پرداخت و نوشت: «بعید به نظر می‌رسد ساختار سیاسی که نسبت به واگذاری‌های دارایی‌های «خود» چنین عمل می‌کند، میلی به واگذاری قدرت اعظم خود (کنترل بر اقتصاد ملی) داشته باشد و چنین قدم بزرگی را بردارد و کارستان کند. آن سوی سکه آزادسازی اقتصاد، یک انقلاب سیاسی است که فکر پیامدهایش هم خواب را از سر اهالی سیاست و دولت می‌پراند. همان‌طور که ناکارایی مدیریت دولتی و متمرکز، آنها را به فکر انداخت [که از شر دارایی‌های پردرر سر خلاص شوند، تا وقتی مجبور نباشند سراغ آزادسازی (سنگ بزرگ‌تر) نخواهند رفت.»

امیررضا عبدلی، از دیگر شاگردان مطرح غنی‌نژاد هم بسا تردید در ایده «تقدم آزادسازی بر خصوصی‌سازی» و توصیه به ادامه خصوصی‌سازی در کانال تلگرامی خود نوشت: «در حکم قطعی توقف خصوصی‌سازی به دلالی می‌توان تردید داشت. هرچند خصوصی‌سازی به اهداف مورد نظر خود دست نخواهد یافت، اما ممکن است پیامدهای ناخواسته آن، راهی غیرمستقیم برای دور زدن موانع سیاسی غیرقابل عبور مسیر آزادسازی باشند.» شاگردان مکتب بازار آزاد معتقد هستند ساخت سیاسی و قدرت در ایران امکان آزادسازی پیش از خصوصی‌سازی را سلب می‌کند. اما خصوصی‌سازی حتی با همین شیوه معیوب، آرام‌آرام از حاکمیت قدرت‌زدایی می‌کند و می‌توان امید داشت که در آینده با ادامه روند خصوصی‌سازی، اتفاقات بهتری در جهت آزادسازی اقتصاد بیفتد. حکم به توقف خصوصی‌سازی نه‌تنها احتمالا مسیر نیل به آزادسازی را هموار نخواهد کرد، بلکه به دولت فرصتی داده می‌شود تا اعمال حاکمیت خود را وسعت ببخشد. امیرحسین خالقی با رد این ادعای غنی‌نژاد که «توقف خصوصی‌سازی، بهتر از ادامه آن خواهد بود»، می‌نویسد: «اما آیا این شبهه دولت‌های خصوصی تازه وارد شری بزرگ‌تر از خود دولت نیستند؟ خیر! آنها قدرت اعمال زور و انحصار خشونت ندارند، قانونگذاری نمی‌کنند و مهم‌تر از همه در تحلیل نهایی مجبورند تابع نیروهای بازار باشند. یک گروه قدرتمند اقتصادی را نیز یوبی «هایی بخش به نام بازار» همراه می‌کند،

آنها جز با حمایت «قانونی» دولت نمی‌توانند از زیر فشار رقابت در بروند. همین جاست که باید نقطه تمرکز مهار «دولت» باشد. حالا که منابع قدرت اقتصادی‌اش از دستش رفته است، باید قدرت «قانونگذاری» آن را کنترل کرد!»

تنگناهای یک ایده

طرح ایده «تقدم آزادسازی بر خصوصی‌سازی» با همان عینک تئوری بازار آزاد، دچار ابهامات و تناقضاتی است که با توجه به شرایط خاص حاکم بر اقتصاد سیاسی و ساختار توزیع و انباشت ثروت در ایران، اهمیت آن ضریب بیشتری پیدا می‌کند. اول آنکه برای حذف کنش گری دولت از اقتصاد و حرکت در مسیر قدرت‌زدایی از دولت، باید ابتدا ابزارهای اعمال قدرت وی را گرفت و سپس امید داشت دولت در همان حال که ضعیف و ناتوان می‌شود، به آزادسازی تن دهد. تا زمانی که ردپای رانت و ثروت «مولود قدرت» و «غیرمستقل» مشاهده می‌شود و نه تنها ایده‌ای برای رفع آن وجود ندارد، بلکه حکم به ادامه وضع موجود داده می‌شود، مشخص است که این هسته مرکزی اجازه آزادسازی اقتصادی را نخواهد داد.

ثانیا اگر هم بنا باشد مقررات‌زدایی در راستای آزادسازی صورت بگیرد تمام امتیازش در سید هسته «ثروت رانتی وابسته به قدرت» ریخته خواهد شد. چرا که به واقع، مقررات‌زدایی و آزادسازی بازارهای مالی و سرمایه‌ای از نهادهای طلب می‌شود که خود دی‌نفع است و نتیجه این آزادسازی و برنده‌بازی هم از پیش مشخص خواهد بود. لذا باید پرسید که چگونه می‌توان خواستار ادامه تصدی گری و مدیریت شبهه دولتی بود و برای کوچک‌سازی و چابک‌سازی دولت ایده‌ای نداشت و هم‌زمان از دولت طلب کناره‌گیری و مقررات‌زدایی کرد؟ نکته‌ای که امیرحسین خالقی نیز به‌درستی به آن اشاره می‌کند: «خصوصی‌سازی به معنای محروم کردن نهاد دولت از یکی از مهم‌ترین منابع اعمال قدرت آن [دارایی‌های اقتصادی] است. واگذاری دارایی‌ها به بقیه (بخش خصوصی واقعی، نهادهای خاص و حتی نورچشمی‌ها) قدرت نسبی دولت را کم و رقبا را قدرتمند می‌کند. در طی زمان می‌توان امیدوار بود که در جدال قدرت و تناسب نیروها امکان تغییر جدی و آزادسازی بهتر فراهم شود، تا اینکه آدم یا گروهی خیرخواه در خود «دولت» دنبال تغییر رود، نظیر چیزی که در کره جنوبی رخ داد. دولت «ضعیف» احتمالا بیشتر از دولت «قوی همه‌جا حاضر» زیر بار تغییر می‌رود.»

امیررضا عبدلی از دیگر اقتصاددانان بازار آزاد به نقض ایده «تقدم آزادسازی بر خصوصی‌سازی» چنین اشاره می‌کند: «و اما پس از توضیحات دکتر غنی‌نژاد و پاسخ‌هایشان به نظرات بیش از ۲۰ نفر از مخالفان و موافقان، من همچنان نمی‌توانم مطالبه «توقف خصوصی‌سازی» را لازمه منطقی یا تکنیکی «شروع آزادسازی»

ببینم. البته اگر امروز در نقطه صفر بودیم حتما تاکید می‌کردیم قبل از آغاز خصوصی‌سازی باید دست‌کم بزرگ‌ترین و آشکارترین موانع قانونی آزادی اقتصادی را رفع کرد. ولی اکنون بخش زیادی از این راه به بدترین شکل ممکن طی شده است.»

البته باید همان سوالات از ایده غنی‌نژاد را به شکلی دیگر از شاگردان ایشان پرسید. آنها در نوشته‌های خود اشاره می‌کنند بهتر است خصوصی‌سازی با شیوه فعلی ادامه پیدا کند و سپس به این گزاره می‌رسند که ادامه روند واگذاری به شیوه فعلی می‌تواند در آینده به عقب‌نشینی دولت از اقتصاد و شکل‌گیری «ثروت مستقل از قدرت» بینجامد. اما استدلال یا ایده‌ای برای به‌وقوع پیوستن گزاره خود ارائه نمی‌دهند. هرچند شاید بتوان راهی دشوار و پر پیچ‌وخم برای عملی شدن ایده مذکور متصور شد، اما دست یافتن به چنین نتیجه‌ای نیز بعید به نظر می‌رسد. نوبلیست اقتصاد، جوزف استگلیتز در کتاب «جهانی‌سازی و مسائل آن» می‌نویسد: «اگر در دولتی فساد باشد، شواهد کمی وجود دارد که خصوصی‌سازی این مساله را حل خواهد کرد. مگر نه این است که همان دولت فاسد که این واحدها را بد اداره می‌کرده حالا خصوصی‌سازی را به عهده گرفته است؟ در چنین دولتی تعجب‌آور نیست که فرآیند خصوصی‌سازی خدعه‌آمیز، برای حداکنثر کردن مبلغی است که سه وزرای دولت برای خود اختصاص می‌دهند و نه مبلغی که به خزانه دولت واریز خواهد شد، چه رسد به اینکه کارایی کل اقتصاد مد نظر باشد.»

آزادسازی اقتصادی در ایران و طرح چند سوال

در شرایطی که اقتصاددانان طیف‌های مختلف فکری بر این مساله اجماع دارند که هیچ‌گاه در ایران «بخش خصوصی قدرتمند مستقل از حاکمیت» وجود نداشته است، یا به تعبیری همواره با «سرمایه‌داری رفاقتی» روبه‌رو بوده‌ایم، چه توقعی از اهداف آزادسازی اقتصادی یا خصوصی‌سازی می‌توان داشت؟ در ایران دولت به معنای کلی، همواره نقش جدی در تعیین چگونگی انباشت ثروت در جامعه داشته و دارد. لذا در چنین وضعیتی، یعنی در شرایط وجود به اصطلاح سرمایه‌داری رفاقتی و فساد، انتظار می‌رود برندگان بازی آزادسازی با واگذاری اموال دولت چه کسانی باشند؟ به بیان دیگر چه کسانی جز صاحبان رانت و وابستگیان به قدرت می‌توانند در چنین پروژه‌ای برنده شوند؟ آزادسازی یا خصوصی‌سازی در ایران چیزی جز توزیع رانت نبوده و نخواهد بود. «بخش خصوصی مستقل صاحب سرمایه» اساسا هیچ‌گاه وجود نداشته و از ابتدا تا امروز راهی جز شکل‌گیری با «رانت» پیدا نکرده است. به همین دلیل شکل‌گیری بخش خصوصی مستقل همراه با رانت یک تناقضی و غیرممکن است، چراکه مستقل شدن، عملا به وابستگی پیوند می‌خورد. پروژه ساخت «سرمایه‌داری اهلی»، «خصوصی‌سازی درست»، «صاحب ثروتی که نمایش ثروت ندهد» و «بخش خصوصی‌ای که وابسته به حاکمیت نباشد» ذیل آزادسازی اقتصادی یا هر چیز دیگری، پروژه‌ای از درون متناقض است. در چنین شرایطی پیامدهای ایده آزادسازی چیزی جز توزیع رانت، افزایش نابرابری و تشدید مشکلات ساختاری و اقتصادی نخواهد بود. بنابراین می‌توان ادعا کرد ایده غنی‌نژاد، ضرورتا قوی‌تر شدن هسته رانت فساد در دولت را به همراه خواهد داشت و آزادسازی نیز با اتفاق نخواهد افتاد یا اگر اتفاق بیفتد به نفع همین طبقه رانت‌بر تمام خواهد شد. به واقع ایده آزادسازی در نهایت اگر وضع را در اقتصاد ایران بدتر نکند، به چیزی بهتر از نتایج فعلی خصوصی‌سازی نخواهد انجامید.

پی‌نوشت‌ها:

- دنیای اقتصاد، ۷ مهر ۹۸.
- همان.
- دنیای اقتصاد، ۱۱ مهر ۹۸.
- نشست «توقف خصوصی‌سازی؛ آری یا خیر؟»، در گروه رسانه‌ای دنیای اقتصاد، ۱۵ مهر ۹۸.
- دنیای اقتصاد، ۷ مهر ۹۸.
- دنیای اقتصاد، ۱۱ مهر ۹۸.

ابهام و عدم وضوح هستند. نه این و نه آن سنت در این صورت‌ها امتداد حیات [نخواهند و نتوانند] یافت.» استاد برجسته دانشگاه استنفورد در پاسخ به این سوال که «آیا با این وصف، با کلان‌نظری‌ها (grand theories) مخالف است؟» گفت: «ما نیاز به فلاسفه‌ای داریم که با پرسش‌های مهم مواجه شوند و به این پرسش‌ها خیلی واضح و در عین حال سختگیرانه و صادقانه فکر کنند. اگر تئوری‌های کلان و عمده با سوالات مهم سروکار داشته باشند و درباره آنها خیلی عاقلانه نه از سر تقلب و حقه‌بازی- فکر کنند، من با تئوری‌های کلان مشکلی ندارم و با چنین تئوری‌هایی هم مخالف نیستم.»



پروفسور آلن وود

آنها مطالعه کردم، یعنی امانوئل کانت و یوهان گتلیب فیشته. اما فلاسفه تحلیلی معمولا تاریخ خودشان را درک نمی‌کنند و حتی در مواردی می‌خواهند این موضوع را انکار کنند که تاریخی دارند. این جزئی از سطحی بودن آنهاست که همیشه هم عامل ضعف‌شان بوده است.»

عضو آکادمی هنر و علوم آمریکا، درباره اسباب پیدایی چنین تقسیمی گفت: «این [شکاف و تقسیم] محصول دو جنگ فاجعه‌بار ۱۹۱۸-۱۹۱۴ و ۱۹۴۵-۱۹۳۸ است. این جنگ‌ها فلسفه انگلیسی را از فلسفه آلمانی و فرانسوی جدا کردند. فلسفه چیزی نیست که از اشتباه سیاستمداران و نظامیان در امان باشد. [در مسائل فلسفی] به سیاستمداران و ژنرال‌ها اعتماد نکنید.»

وی افزود: «من تقسیم و جدایی فلسفه قاره‌ای و تحلیلی را قبول ندارم و به‌شدت با آن مخالفم. این تقسیم‌بندی به آسانی توسط هر کسی که در فلسفه خوب کار کرده باشد، می‌تواند به چالش کشیده و نفی شود.»

آلن وود در باب اختلاف فلاسفه‌ای که خود را به این دو سنت منسوب می‌داند، درباره اختلاف واقعی آنها نیز تصریح کرد: «فلاسفه به اصطلاح [تحلیلی] عموما سطحی‌نگر، مغرور و کوتاه‌بین هستند، اگرچه بسیار متفقدند که بسیار دقیق‌تر فکر کنند و شفاف‌تر بنویسند. فلاسفه به اصطلاح «قاره‌ای» بیشتر با سوالات مهم [و مورد ابتلا و جدی] سروکار دارند، اما آنها در اغلب موارد گیج و از نظر عقلی نامنسجم و عمادنه قائل به

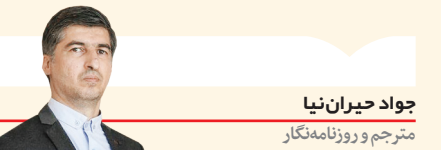
پروفسور «آلن وود» استاد دانشگاه استنفورد در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

فلسفه تحلیلی وقاره‌ای به صورت کنونی امکان حیات ندارند

پروفسور «آلن وود» درخصوص تقسیم‌بندی رایج فلسفه به قاره‌ای و تحلیلی گفت: «وقتی وارد فلسفه شدم دو مسیر روش در ارتباط با کار فلسفی وجود داشت. ابتدا ترجیح دادم که روش قاره‌ای را دنبال کنم و پس از آن روش تحلیلی و جزه‌به‌جزه را دنبال کردم. [اکنون نیز گرچه] عمدتا بر [آرا و آثار] فلاسفه قاره‌ای کار می‌کنم، اما از روش‌های تحلیلی نیز برای فهم و نقد آنها استفاده می‌کنم. من کار و حرفه‌ام را فدای روزی کردم [و برای روزی کار کردم و نوشتیم] که مردم دیگر قائل به این تقسیم از فلسفه نباشند.

[این] «تقسیم» فی‌نفسه واجد معنایی نیست [بلکه «وجه تقسیم» است که اهمیت دارد و به این تقسیم وجهت و شأن می‌دهد]. [فلسفه] «تحلیلی» به فنون و روش‌های تحلیل زبان اشاره دارد که حتی فلاسفه این سنت هم مطابق آن عمل نمی‌کنند. [اصطلاح فلسفه] «قاره‌ای» اشاره به یک منطقه جغرافیایی دارد که همیشه شیوه‌های مختلف فلسفی در آن مورد استفاده قرار می‌گیرد. سنت و روشی که همیشه خودش را «تحلیلی» می‌داند، همیشه منشعب و مشتق از «منابع قاره‌ای» است. گوتلوب فرگه، لودویگ ویتگنشتاین و رودلف کارناپ جملگی از فلاسفه قاره‌ای بودند. حتی «راسل» و «مور» هم توسط «جیمز وارد» در کمربند آموزش دیده بودند و «وارد» همراه با «رودلف هرمان لوتسه» در گوتینگن درس خوانده بود. هر دو سنت [قاره‌ای و تحلیلی] متاثر و [متنزل] از ایده‌الیسم آلمانی بودند، مانند فلاسفه‌ای که من درباره

غربی به‌معنای عدم حجیت تام یک فلسفه است. اگر فلسفه مبنایی عقلی برای حل و فصل منازعات باشد، آیا با کثرت در مبنایی و مذاهب عقلی، راهی برای به نتیجه رسیدن یا مبنای مشترکی برای گفت‌وگو در میان خواهد بود؟ پروفسور آلن وود، استاد فلسفه دانشگاه استنفورد است و در دانشگاه‌هایی چون کرنل، آکسفورد، میشیگان و ییل تدریس کرده است. وود همچنین عضو آکادمی هنر و علوم آمریکاست و نیز از کتاب‌ها و مقالات زیادی در حوزه فلسفه و اخلاق به چاپ رسیده است. «دین اخلاقی کانت»، «الهیات عقلانی کانت»، «کارل مارکس»، «فکر اخلاقی هگل» و «فکر اخلاقی کانت» از جمله آثار او به‌شمار می‌روند. وود از کانت‌شناسان برجسته معاصر است و کتاب‌ها و آرای او در مورد کانت حائز اهمیت فراوان است. از آلن وود آثاری نیز به زبان فارسی ترجمه و منتشر شده است. در گفت‌وگو با پروفسور آلن وود به بررسی و ارزیابی تقسیم‌بندی رایج فلسفه به قاره‌ای و تحلیلی و تفاوت‌ها و شباهت‌های این دو مذهب فلسفی پرداخته‌ایم. علاوه‌بر مشکلاتی که میان مذاهب مختلف عقلی و فلسفی در کار است (و به بعضی از آن مشکلات در همین مقدمه اشاره شد) آلن وود می‌افزاید که دقت فلسفی در میان فیلسوفان قاره‌ای و توجه به مسائل و پرسش‌های اساسی فلسفی میان فلاسفه تحلیلی، مفقود است. وود حقه‌بازی و تقلب را هم به‌عنوان افت جدی فلسفه‌ورزی مطرح کرده است.



جواد حیران‌نیا

مترجم و روزنامه‌نگار

آیا می‌توان به پایان گفت‌وگوی فلسفی میان مذاهب مختلف فلسفه در غرب یا امتناع گفت‌وگوی فلسفی حتی بین قائلان به یک مذهب فلسفی غربی حکم کرد؟ پاسخ فلسفی به این پرسش مستلزم طرح مقدماتی مقبول عام است، ولی به لحاظ وقعی، می‌توان به وجود بحران در گفت‌وگوی فلسفی اروپایی-آمریکایی اذعان کرد. اوایل قرن بیستم و زمانی که گرایش‌های متکثر فلسفی رو به رشد بودند، دو جریان فلسفی مهم پدید آمد و به سرعت در فضای فکری مطرح شد؛ فلسفه تحلیلی و فلسفه قاره‌ای. برجستگی این دو سنت سبب شد که فلسفه معاصر در معروف‌ترین طبقه‌بندی، به تحلیلی-قاره‌ای تقسیم شود. فلسفه تحلیلی در آغاز قرن بیستم در کشورهای انگلیسی‌زبان تبدیل به مکتب غالب شد. امروزه در بریتانیا، ایالات متحده، کانادا، استرالیا، نیوزیلند و اسکانندیناوی بیشتر دپارتمان‌های دانشگاهی فلسفه خود را به‌عنوان دپارتمان‌های «فلسفه تحلیلی» معرفی می‌کنند. در مقابل، فلسفه قاره‌ای، گروهی از فیلسوفان فرانسوی و آلمانی قرن نوزدهم و بیستم را در برمی‌گیرد. رقابت میان فلسفه‌ها و تکثر صورت‌های فلسفی در عالم